



پیروان غدیر در گذر تاریخ

علی اصغر رضوانی


بسم الله الرحمن الرحیم

پیروان غدیر در گذر تاریخ

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیروان غدیر در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : پیروان غدیر در گذر تاریخ/ تالیف علی اصغر رضوانی .

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۹۵ ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۹-۷

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۹ (فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اصحاب

موضوع : غدیر خم

موضوع : شیعه -- تاریخ

موضوع : شیعه -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶پ۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۰۹۱۱

ص:۱

اشاره

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللّٰه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیرسعیدسعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللّٰه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی



پیشگفتار

بعـد از نصب امام علی علیه السـلام به خلافت و جانشـینی پیامبرصـلی الله علیه وآله در روز غدیر خم عدّه ای با اخلاص تمام و اعتقاد مبرم به ولایت حضـرت با او بیعت کرده و تا پایان عمر به عهـد و پیمان خود وفادار ماندند. بعد از آنها در طول تاریخ و گذر زمان کسانی آمدند که گرچه حضـرت علی علیه السـلام را ندیدند ولی با تمام مشکلات و زحماتی که مخالفان حضرت ایجـاد کرده بودنـد ولایـت او را پـذیرفته و تـا آخر بر آن وفـادار بودنـد. اینک سـیری اجمالی بر پیروان غـدیر در گـذر تاریخ خواهیم داشت.

علی اصغر رضوانی

ص:۷

پیروان غدیر در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند:

۱ - ابوحاتم رازی می گوید: «انّ اوّل اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله هو الشیعه، و کان هذا لقب اربعه من الصحابه هم: أبوذر و سلمان و المقداد و عمّار»؛(۱) «اوّلین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار.»

۲ - ابن خلدون می نویسد: «کان جماعه من الصحابه یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛(۲) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند».

۳ - استاد محمّد کردعلی می گوید: «عرف جماعه من کبار الصحابه بموالاه علی علیه السلام فی عصر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله مثل سلمان الفارسی القائل:

۱- ۱. ابی حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- ۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

بایعنا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله علی النصح للمسلمین والائتمام بعلی بن أبی طالب والموالاه له. ومثل أبی سعید الخدری الّذی یقول: أمر الناس بخمسٍ فعملوا بأربعٍ و ترکوا واحدهً، ولمّا سئل عن الاربع قال: الصلاه والزکاه وصوم شهر رمضان و الحج. و قیل: ما الواحده التی ترکوها؟ قال: ولایه علی بن أبی طالب. قیل له: و انّها لمفروضه معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضه معهنّ. ومثل أبی ذر الغفاری وعمّار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وذی الشهادتین خزیمه بن ثابت وأبی أیوب الانصاری وخالد بن سعید بن العاص وقیس بن سعد بن عباده»؛(۱) «گروهی از بزرگانِ صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابوایوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده.»

او در ادامه کلماتش می نویسد: «وامّا ما ذهب الیه بعض الکُتّاب من أنّ اصل مذهب التشیع من بدعه عبداللّٰه بن سبأ المعروف بابن السوداء،

۱- ۳. خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.

فهو وهم و قلّه معرفه بحقیقه مـذهبهم. ومن علم منزله هذا الرجل عند الشـیعه وبرائتهم منه ومن أحواله وأعماله، وکمال علمائهم فی الطعن فیه بلا خلاف بینهم، علم مبلغ هذا القول من الثواب. لاریب فی أنّ ظهور الشـیعه کان فی الحجاز ولد المتشیع له»؛(۱) «و امّا آنچه که بعضـی از نویسـندگان به آن رسـیده اند، از این که اصل مذهب تشـیع از بدعت های عبداللَّه بن سـبأ معروف به ابن السوداء است، این از وهم و کمی شـناخت حقیقت مذهب شـیعیان است. و هر کس شناختی از جایگاه این مرد نزد شیعه و تبرّی آنان از او و گفتار و کردار او دارد و بفهمـد که علمای شـیعه همگی بـدون اختلاف او را مـذمّت کرده انـد علم پیدا می کند که تا چه اندازه ای این نسـبت به شیعه صحیح است! شکّی نیست در این که ظهور شیعه در حجاز کشور شیعیان علی بوده است».

۴ - دکتر صـبحی صالـح می نویسـد: «کان بین الصـحابه حتّی فی عهـد النبی صـلی الله علیه وآله شـیعه لربیبه علی، منهم: أبوذر الغفاری والمقداد بن الأسود و جابر بن عبداللَّه وابی بن الکعب و أبو الطفیل عامر بن واثله والعباس بن عبد المطلب و جمیع بنیه وعمّار بن یاسر وأبو ایوب الانصاری»؛(۲) «در میان صـحابه حتی در عصـر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبداللَّه، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابوایوب انصاری را نام برد.»

۱- ۴. پیشین.

۲- ۵. النظم الاسلامیه، ص ۹۶.

۵ – استاد محمّد عبداللّه عنّان می گوید: «من الخطأ ان یقال: انّ الشیعه ظهرت و لاوّل مرّه عند انشقاق الخوارج، بل کان بدء الشیعه و ظهورهم فی عصر الرسول صلی الله علیه وآله حین أمره اللّه بانذار عشیرته فی الآیه ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشیرتک الاقربین)، و لبّی النبی فجمع عشیرته فی بیته و قال لهم مشیراً الی علی: هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا»؛(۱) «این اشتباه است که گفته می شود شیعه برای اوّلین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است، بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است، هنگامی که خداوند رسولش را فرمان داد تا عشیره خود را مطابق آیه ۲۱۴ سوره شعرا انذار کند. پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت خدا را پذیرفته و عشیره خود را در خانه اش جمع کرد و در حالی که اشاره به علی علیه السلام می نمود، خطاب به آنان فرمود: این، یعنی علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فراداده و او را اطاعت کنید».

۶– نوبختی می گوید: «انّ اوّل الفرق الشیعه و هم فرقه علی بن أبی طالب علیه السلام المسمّون شیعه علی فی زمان النبی صلی الله علیه وآله، و بعده معروفون بانقطاعهم الیه و القول بامامته»؛ «همانا اوّلین فرقه از فرقه های اسلامی، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی طالب می باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام گذاری شده و بعد از او معروف به توجه به آن حضرت و اعتقاد به امامت او بوده اند.»

۱– ۶. روح التشیع، ص ۲۰.

برنامه پیروان غدیر در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله

اشاره

شیعیان در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از آن که از ولایت و جانشینی امام علی علیه السلام اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقام و ولایت از راه های مختلف برآمدند که از آن جمله است:

۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم خطبه ای ایراد کرد و در آن، مقام و منصب علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، آن گاه فرمود: «امرت عن آخذ البیعه منکم و الصفقه لکم بقبول ما جئت به عن اللَّه عزّوجلّ فی علی أمیر المؤمنین و الائمه من بعده، الذین هم منّی و منه أئمه قائمه منهم المهدی الی یوم القیامه الذی یقضی بالحق... .

معاشر الناس! انّکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحدٍ، و قد أمرنی اللَّه عزّوجلّ أن آخذ بألسنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امره المسلمین و من جاء بعده من الأئمه منّی و منه علی ما أعلمتکم: أنّ ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعکم: انا سامعون، مطیعون راضون منقادون لما بلّغت عن ربّنا و ربک فی أمر علی و أمر ولده من صلبه من الأئمه، نبایعک علی ذلک بقلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و أیدینا علی ذلک، نحیی ونموت ونبعث ولانغیر و لانبدل، و لانشک و لانرتاب، و لا نرجع عن عهده و لاننقض المیثاق، نطیع اللَّه و نطیعک و علیاً أمیرالمؤمنین وولده الأئمه الذین ذکرتهم من ذریتک... .

فناداه القوم: سمعنا و أطعنا علی أمر اللَّه و أمر رسوله بقلوبنا و ألسنتنا و أیدینا. و تداکوا علی رسول اللَّه و علی علی - علیهماالسلام -

ص:۱۳

فصافقوا بأيديهم...»؛[(۱)] «من مأمورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی أمیرالمؤمنین و امامان بعد از او آورده ام از شـما التزام بگیرم، امامـانی که آن ها از ذرّیه من و اوینـد. امامانی که قیام کننـده بر حق می باشـند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد... .

ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزّوجلّ مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعـد از او گرفته ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اوینـد، آن گونه که من به شـما ابلاـغ کردم، این که ذرّیه من از صـلب اوست. پس همه شـما بگوییـد: مـا شـنوا و مطیع و راضـی و منقـاد دسـتوراتی هستیم که از جـانب پروردگـار مـا و تو در امر علی و امر اولاد از صـلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب ها و جـان هـا و زبـان ها و دست هایمان بیعت می کنیم و بر این امر زنـدگی کرده و می میریم و مبعوث می گردیم و هرگز تغییر و تبـدیل نخواهیم داد و شـک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهـد خود بـازنمی گردیم و پیمانی که بسـته ایم نقض نخواهیم کرد. خـدا را اطاعت کرده و تو و علی امیر المؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذرّیه و صـلبت بعد از حسن و حسـین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام آن ها را نزد خود و پروردگارم عزّوجلّ به شما شناساندم... .

مردم خطاب به حضرت صلی الله علیه وآله عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت

۱- ۷. احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶.

امر خـدا و امر رسولش را به قلب ها و زبان ها و دسـتان خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی - علیهما السلام - ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند...».

۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبرصـلی الله علیه وآله اجازه خواست تا نصب امام علی علیه السـلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به او اجازه داد، آن گاه واقعه غدیر را چنین سرود:

يناديهم يوم الغدير نبيهم

بخمّ وأسمع بالرسول منادياً

فقال له قم يا على فانّنى

جعلتك من بعدى اماماً وهادياً

«ندا می دهد مردم را در روز غدیر پیامبرشان، در سـرزمین خم، و چقدر ندای رسول شـنیدنی است! پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: برخیز ای علی! چرا که من تو را بعد خود امام و هدایتگر قرار دادم».

تا آخر شعر.(۱)

۳ - کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی علیه السـلام در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعـد از شـهادت به رسالت پیامبرصـلی الله علیه وآله در اذانشان به عنوان تبرک، نه به قصد جزئیت، می گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند.

شیخ عبداللّه مراغی مصری نقل می کند: «انّ سلمان الفارسی ذکر

۱- ۸. الغدیر، ج ۲، ص ۳۴.

فیهما – الاذان والاقامه – الشـهاده بالولایه لعلی بعد الشـهاده بالرساله فی زمن النبی صـلی الله علیه وآله، فدخل رجل علی رسول اللَّه فقال: یا رسول اللَّه! سـمعت أمراً لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشـهاده بالرساله الشـهاده بالولایه لعلی. قال: سمعتم خیراً»؛(۱) «در زمان پیامبرصـلی الله علیه وآله سـلمان فارسـی در اذان و اقـامه نمازش شـهادت به ولایت را بعـد از شـهادت به رسالت می گفت. شخصـی بر رسول خداصـلی الله علیه وآله وارد شـد و عرض کرد: ای رسـول خـدا! چیزی شـنیدم که تـاکنون نشـنیده بـودم. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: آن چیست؟ عرض کرد سلمـان در اذانش بعـد از شـهادت به رسـالت، شـهادت به ولایت می گویـد. رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: نیکی و خیر شنیده ای.».

و نیز نقل می کند که شخصـی بر رسول خداصـلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: «یا رسول اللَّه! انّ اباذر یذکر فی الأذان بعد الشـهاده بالرساله الشهاده بالولایه لعلی و یقول: اشهد انّ علیاً ولی اللَّه؟ فقال: کذلک، أَوَ نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاـه فعلی مولاه؟ فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه»؛(۲) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شـهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی علیه السـلام یعنی: «أشهد أنّ علیاً ولی اللَّه» می گوید. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همین طور است. آیا فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هرکس پیمان شکنی کند برضرر خود چنین کرده است.»

ص:۱۶

۱– ۹. السلافه فی امر الخلافه، شیخ مراغی

۲– ۱۰. همان.

پیروان غدیر هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه وآله

شیعیان هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه وآله با توجه به دستورهای آن حضرت درصدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از آن جمله:

۱ - با تأکید و اصرار پیامبرصلی الله علیه وآله به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در آن هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبرصلی الله علیه وآله وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از آن جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند.

۲ - بعد از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیانِ امام علی علیه السلام امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، آن گاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود.(۱)

۳ - بنابر نقل مظفر در «السقیفه» پیامبرصلی الله علیه وآله گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام علی علیه السلام را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی علیه السلام خلافت و حکومت را برای آن حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلّف از لشکر اسامه بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبرصلی الله علیه وآله را برهم زدند تا مبادا خلافت از دست آنان گرفته شود.

۴ - هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملك و سلطنت بعد از

۱- ۱۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸.

فوت پیامبرصلی الله علیه وآله به سقیفه بنی ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب آن برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله هنوز دفن نشده بود، شیعیان به پیروی امامشان علی علیه السلام مشغول دفن رسول خداصلی الله علیه وآله و عزاداری برای آن حضرت بودند.

پیروان غدیر در ایام خلافت ابوبکر

توضیح

شیعیان بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به تلاش خود در راه عملی کردن دستور پیامبرصلی الله علیه وآله در رابطه با امام علی علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت

از آن جا که شیعیان سفارش های پیامبرصلی الله علیه وآله را در حقّ امام علی علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله، از جانب خداوند و رسول صلی الله علیه وآله بودند، از این رو بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی علیه السلام می گوید: «أمدد یدک أبایعک یبایعک الناس»؛(۱) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ - تحصّن شیعیان در خانه فاطمه زهراعلیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به عنوان اعتراض به خانه حضرت زهراعلیها السلام آمده، در آنجا تحصن

۱- ۱۲. طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحقّ امام علی علیه السلام صحّه بگذارند.

مسعودی در حوادث وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند: «انّ الامام علیاً اقام ومن معه من شیعته فی منزله بعد ان تمّت البیعه لأبی بکر»؛(۱) «همانا امام علی علیه السلام و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از آن که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت اقامت گزیدند».

عمر بن خطاب می گوید: «انّه کان من خبرنا حین توفّی اللّه نبیه انّ علیاً والزبیر و من معهما تخلّفوا عنّا فی بیت فاطمه»؛(۲) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله افتاد آن که علی و زبیر و گروهی که با آن دو بودند از بیعت و همکاری با ما سرپیچی کرده، در خانه فاطمه تحصّن نمودند».

متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از:

۱ - سلمان فارسی

۲ - عمار یاسر

۳ - براء بن عازب

۴ - ابوذر غفاری.

۵ - مقداد بن اسود.

۶ - ابان بن سعید.

۷ - عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی هاشم وجمعی از مهاجرین و انصار.(۳)

۱- ۱۳. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۱.
۲- ۱۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و... .
۳- ۱۵. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

ابن اثیر می گویـد: «وکـان أبـان أحـد من تخلّف عن بیعه أبی بکر لینظر مـا یصـنع بنوهاشم، فلمّا بایعوه بایع»؛(۱) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سـر باز زد تا ببینـد بنی هاشم چه می کننـد؛ بعـد از آن که دیـد بنی هاشم بیعت کردنـد او نیز بیعت نمود».

۳ – موضع گیری ها در دفاع از ولایت

اشاره

شیعیان بعد از آن که تحصّ نشان توسط عمر بن خطاب بر هم خورد، وارد مسـجد رسول خداصـلی الله علیه وآله شده، درصدد احتجـاج و اقامه حجت بر مردم آمدنـد، تا آنان را از این خواب غفلت بیـدار سازنـد. اینک به موضع گیری های برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا أولی بها منکم»؛(۲) «صاحب ما – علی علیه السلام – به خلافت، از شما سزاوارتر است».

ب) مقداد بن اسود

او می گویـد: «واعجباً لقریش ودفعهم هـذا الأـمر عن أهـل بیت نـبیهم وفیهم أوّل المـؤمنین...»؛(۳) «عجـب دارم از قریش که چگونه خلافـت را از اهـل بیت نبی شـان گرفت درحـالی که درمیـان آنـان کسـی است – علی علیه السـلام – که اوّل مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله است».

ج) سلمان فارسی

بعـد از واقعه سـقیفه خطـاب به مردم فرمود: «کرداز ونـاکرداز، لو بـایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم»؛(۴) «کردید آنچه نباید

۱- ۱۶. اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۳.

۲- ۱۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳- ۱۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۴- ۱۹. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

می کردید، و نکردید آنچه را که باید می کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.»

د) ابوذر غفاری

او می گوید: «أصبتم قناعه وترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛(۱) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خداصلی الله علیه وآله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی تان قرار می دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی کرد.»

ه) أُبی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی ارزش خواند.(۲)

ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می کند:

«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصلی الله علیه وآله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شدم و در صف اوّل به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امّت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آن ها نمی سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می سوزد که به دست آنان گمراه شدند.»(۳)

۱- ۲۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵.

۲- ۲۱. الفصول المهمه، ص ۱۸۰.

۳- ۲۲. حلیهالاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲.

و) بریده بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: « إِنّا للّهِ ِوَإِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ»، چه مصیبت هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر نمود که علی علیه السلام را امیرالمؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبرصلی الله علیه وآله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می فرمود: این، امیرمؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حقّ را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می کنم، کمک کار ظالمین مباش.»(۱)

ز) خالد بن سعید

ابن اثیر می گوید: «تأخر خالد و أخوه أبان عن بیعه أبی بکر، فقال لبنی هاشم: انّکم لطوال الشجر، طیبو الثمر، نحن تبع لکم... فلمّا بایع بنوهاشم أبابکر بایعه خالد»؛(۲) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه دار و اصلی هستید که افراد شایسته ای را به جامعه تحویل داده

۱- ۲۳. پیشین، ص ۴۰۳.

۲- ۲۴. اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۵۶.

است و ما به دنبال شـماییم... بعـد از آن که بنی هاشم با ابوبکر - با تهدیـد و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع گیری هـای شیعیان در خلافـت ابوبکر و عمر و عثمـان، سـکوت معنـادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حقّ را با علی علیه السـلام دانسـته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی دانسـتند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می گرفتند، کسانی که به تعبیر امیرالمؤمنین، تازه مسـلمان انـد. از طرف سوم دشـمنان داخلی و خارجی را در کمین می دیدند، لذا با یک جمع بندی، سـکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حقّ امیرالمؤمنین علیه السـلام اقـدامی انجـام ندهنـد، ولی این بـدان معنـا نبود که سـکوت مطلق داشـته باشـند؛ زیرا حقّ هیـچ گاه نبایـد به طور مطلق خاموش بمانـد، بلکه در هر موردی که صـلاح می دیدنـد از راه های مختلف حقانیت امیرالمؤمنین علیه السـلام را گوشـزد می کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً ـ با خلیفه غاصب مقابله می کردنـد که می توان یک نمونه از آن را اقـدام عملی مالک بن نویره در نـدادن زکـات به نماینـده ابوبکر، خالـد بن ولیـد دانست؛ زیرا او معتقـد بود که ابوبکر شایسـته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ ازاین رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد... .

نمـونه دیگر از مخـالفت عملی را می تـوان هجرت بلاـل از مـدینه دانسـت؛ زیرا بلاـل بـه خـاطر منصـب مهمّی کـه نزد رسـول خداصلی الله علیه وآله

داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان گو باشد، و از آن جا که اذان او در حقیقت تأیید خلافت غاصب است، به همین خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله به محلّی دور هجرت کند تا از او بهره برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد.(۱)

۶ – مبارزه منفی

اشاره

حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافکاری های دستگاه خلافت و بعد از این که نتوانست از راه گفت و گو ونصیحت آنان را متنبّه سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد:

الف) غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر

بخاری در باب «خمس» در مسأله میراث حضرت زهراعلیها السلام از فدك نقل می کند: فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله غضبناك شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود.(۲)

او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابی بکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خداصلی الله علیه وآله که همان فئ مدینه و فدك و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم آنچه هست همه صدقه می باشد. تا

۱– ۲۵. اسدالغابه، ترجمه بلال.

۲– ۲۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰۴، کتاب الخمس و کتاب الفرائض، ج ۱، ص ۵۵۱، ح ۳۰۹۳.

این که می گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه – علیها السلام – بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت».(۱)

ب) وصیت به دفن شبانه

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خداصلی الله علیه وآله از فئ مدینه و فدك و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن ها امتناع ورزید. فاطمه – علیها السلام – بر ابوبکر غضبناك شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی – علیه السلام – او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد.»(۲)

ابن ابی الحدید می نویسد: «علی و حسن و حسین – علیهما السلام – فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند.»(۳)

او نیز می گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه – علیها السلام – از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناك بود ولذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند.»(۴)

مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می گوید: «...علی – علیه السلام – خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد».(۵)

۱– ۲۷. همان، ج ۵، ص ۲۵۲، ح ۷۰۴.

۲– ۲۸. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳– ۲۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

۴– ۳۰. همان، ج ۶، ص ۵۰.

۵– ۳۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

حلبی از واقدی نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرمّ اللّه وجهه - فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر ننمود».(۱)

استاد توفیق ابو علم می گوید: «فاطمه زهراعلیها السلام سه وصیت کرد: یکی این که کسانی که بر آن ها غضب نموده در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود.»(۲)

ابوبکر جوهری نقل می کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - فرار رسید بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...»(۳)

ابن قتیبه می گوید: «...فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد».(۴)

پیروان غدیر در ایام خلافت عمر بن خطّاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمّی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، امّا بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت. سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می ساخت.(۵)

۱- ۳۲. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱.

۲- ۳۳. اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.

۳- ۳۴. السقیفه و فدک، ص ۱۴۵.

۴- ۳۵. تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰.

۵- ۳۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵.

علی علیه السلام اگرچه میراث خویش را برباد رفته و خود را شایسته رهبری می دانست، ولی برای حفظ موقعیت حسّاس جهان اسلام، هم چنان سکوت توأم با بیان حقّ و حقیقت، و تذکّر به حقانیت خود را ادامه می داد.

شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می ورزیدند.

عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب نکردن علی علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراهت داشتند خلافت و نبوت در یک خاندان جمع شود. ابن عباس که در آن مجلس بود در برابر این سخن عمر موضع گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراهت داشتند.»(۱)

پیروان غدیر در ایام خلافت عثمان

عثمان شیوه دو خلیفه پیشین را دنبال نکرد. ابتدا والیان عمر را از ولایات برداشت و بستگان خود را بر کار گماشت. حکم بن العاص را که پیامبرصلی الله علیه وآله به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک پنجم زکات شمال آفریقا را که مبلغ دومیلیون و پانصد

۱- ۳۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳.

و بیست هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید.

وی از بیت المال بصره مبلغ ششصدهزار درهم به داماد دیگر خویش، عبداللّه بن خالد بن اسید، حواله کرد. عبداللّه بن عامر، پسردائی خویش را که نوجوانی بود به حکومت بصره انتخاب کرد. عبداللّه بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی خود را - که پیامبرصلی الله علیه وآله در فتح مکه به سبب ارتداد وی دستور قتلش را صادر کرده بود - به حکومت مصر و خراج آن سرزمین برگزید. ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به کوفه فرستاد و پس از فساد و تباهی و شراب خواری او سعید بن عاص، فامیل دیگر خود را به آن شهر گماشت. سعید با اعمال سیاست اشرافی اموی و بیان این که زمین های سرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید.(۱)

در این دوران علی علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت های عثمان و والیانش ساکت نمی نشستند.

ابن ابی الحدید می نویسد: «انّ الّذی علیه اکثر ارباب السیر وعلماء الأخبار انّ عثمان نفی اباذر اوّلاً إلی الشام ثم استقدمه الی المدینه لمّا شکی منه معاویه، ثمّ نفاه من المدینه إلی الربذه لمّا عمل بالمدینه ما کان یعمل بالشام»؛(۲) «بیشتر تاریخ نویسان و عالمان اخبار برآن اند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد و بعد از آن که معاویه از او به عثمان

ص:۲۸

۱- ۳۸. الاخبارالطوال، ص ۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲- ۳۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۶.

شکایت کرد، او را به مدینه خواست و از مدینه، به خاطر مخالفت با خلیفه، به ربذه تبعید نمود.»

زمانی که ابوذر را به ربـذه تبعیـد کردنـد و علی علیه السـلام و فرزندانش او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام علیه السـلام کرد و گفت: وقتی شـما و فرزنـدانت را می بینم به یاد سـخن رسول خداصـلی الله علیه وآله در مورد شـما می افتم و گریه می کنم.(۱)

و نیز از پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله نقل می کرد که فرمود: «زود است که شما را فتنه فرارسد، اگر گرفتار آن شدید بر شما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام.»(۲)

در زمـان خلافت عثمان، ابوذر بر درب مسـجد رسول خداصـلی الله علیه وآله ایسـتاد و در خطبه ای که ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! محمّد وارث علم آدم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی طالب وصی محمّد و وارث علم اوست... .»(۳)

بلاذری می نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصـحاب رسول خداصـلی الله علیه وآله به عثمان نامه نوشـتند و او را به نکاتی چنـد تـذکر دادنـد و او را از خـدا ترساندند. و در ضـمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرا ندهـد برضـدّ او اقـدام خواهنـد کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این که صـدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضب به او گفت: آیا تو از بین دوستانت جرأت خواندن نامه تهدیدآمیز را برای من داری؟ عمار

۱- ۴۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳.
۲- ۴۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.
۳- ۴۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۰.

در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح ترین قوم خود به تو هستم. عثمان در جواب گفت: دروغ می گویی ای فرزند سمیه! عمّار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسرم. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. آن گاه با دو پایش درحالی که در کفش بود شروع به لگدزدن به عمار کرد که بر اثر آن «فتق» بر او عارض شد.»(۱)

پیروان غدیر در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

توضیح

خلافت امام علی علیه السلام در اواخر سال سی وپنج ه.ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نُه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت عمومی با آن حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، مالک بن حارث اشتر خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی علیه السلام وصی اوصیا و وارث علم انبیاست، او کسی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمت های فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمان او شهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است. کسی که تمام فضایل در او جمع شده، و احدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است... .»(۲)

۱- ۴۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- ۴۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خداصلی الله علیه وآله او را برای ما برگزید.»(۱)

امام علی علیه السلام به کوفه آمد و آن شهر را محلّ اقامت خود، به عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه ای سوق الجیشی بود، و چون کلّ عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد.

بعد از ورود امام علی علیه السلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی علیه السلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلای شامیان از او حمایت کردند و مدّت ها از حامیان مذهبی امام علی علیه السلام بودند.

پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی علیه السلام شامل همه کسانی می شد که از علی علیه السلام در مقابل عایشه حمایت می کردند. علاوه بر آن به اشخاص و گروه های غیرمذهبی که به دلایل سیاسی از علی علیه السلام حمایت می کردند، لفظ شیعه اطلاق می گردید.

نصربن مزاحم می گوید: امام علی علیه السلام هنگام برشمردن جنایات طلحه و زبیر فرمود: «انّ اتباع طلحه والزبیر قتلوا شیعتی وعمّالی»؛(۲) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند».

در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت. ده سال بعد، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت

۱- ۴۵. المعیار والموازنه، ص ۵۱.

۲- ۴۶. وقعه صفین، ص ۷.

اسمی خود کردند، کوشش هایی برای جدایی حامیان علی علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد.

امام علی علیه السلام در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش، اگرچه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اوّل خویش بازگرداند، اما به موفقیت های مهمّی دست یافت که عبارتند از:

۱ - معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله برای مردم.

۲ - تبیین احکام فراموش شده اسلام.

۳ - جلوگیری از بدعت ها و تحریف های دینی درحدّ امکان.

۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود.

۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی.

۶ - تربیت شاگردانی جلیل القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمّار، رُشید هُجری و... .

در عصر حکومت امام علی علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی درعوض مبتلا به جنگ های داخلی متعدد شدند و در این جنگ ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشتند.

شیعیان با وجود شکست در جنگ ها برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و مقابله با مخالفین آن حضرت، دست از دفاع عقیدتی از آن حضرت علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف

و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ها و رجزهای حماسی خود، آن حضرت را به دیگران معرفی می کردند.

مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می گوید:

هذا علی وهو الوصی

أخاه یوم النجوه النبی

وقال هذا بعدی الولی

وعاه واع ونسی الشقی(۱)

«این علی است که همان وصـی می باشد و برای او در روز نجوا پیامبر بود. و فرمود: این بعد از من ولی و سرپرست است. عدّه ای آن را پذیرفته و افراد شقی فراموشش نمودند».

زحر بن قیس جعفی می گوید:

أضربکم حتّی تقرّوا لعلی

خیر قریش کلّها بعد النبی

من زانه اللّه وسمّاه الوصی

انّ الولی حافظاً ظهر الولی(۲)

«من با شـما می جنگم تا بر علی اقرار نمایید؛ کسی که بهترین قریش بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله است. کسی که خداوند او را زینت داده و او را وصی نامیده است. همانا ولی پشت و پناه ولی است».

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حریم ولایت برآمدند.

عدّه ای با بیان خطبه ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی الحدید می گوید: «بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن

۱- ۴۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲– ۴۸. پیشین، ج ۱، ص ۱۴۷.

حمق خزاعی ایستاد و امام علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسرعموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذرّیه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اوّل کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است... .»(۱)

امّ خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی علیه السلام می فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.»(۲)

برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند:

قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می گوید:

وعلی إمامنا و إمام

لسوانا أتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

إنّ ما قاله النبی علی الأمّه

حتم ما فیه قال وقیل(۳)

«و علی امام ما و امام غیر ماست، و این مطلبی است که قرآن آورده است. روزی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هرکه من مولای اویم پس این علی مولای اوست، و این شأن بزرگی است. همانا چیزی را که پیامبرصلی الله علیه وآله برای امّت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست».

۱- ۴۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲- ۵۰. بلاغات النساء، ص ۶۷.

۳- ۵۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹.

اینان در اشعار خود عمدتاً بر مسأله وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله تأکید داشتند.

برخی دیگر نیز پس از آن که امام علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی علیه السلام ثابت قدم ماندند و بار دیگر با آن حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست آنی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.»(۱)

عده ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام را به او گوشزد می کردند.

محمّد بن ابوبکر در نامه ای که به معاویه می نویسد، می گوید: «...وای بر تو! چگونه خودت را در کنار علی علیه السلام قرار می دهی، کسی که وارث رسول خداصلی الله علیه وآله و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبرصلی الله علیه وآله را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.»(۲)

دارمیه حجونیه از زنان شیعه امام علی علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می داشت و به واماندگان کمک می کرد. او فقیه در دین بود

۱- ۵۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲- ۵۳. تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸؛ وقعه صفین، ص ۱۱۸.

و از بیان حق کوتاهی نمی نمود. او از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله ولایت داشت... .»(1)

جنایات معاویه بر پیروان غدیر

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده ای را برعلیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی دین برای سرکوب شیعیان، حیطه حکومت حضرت را مورد تاخت وتاز قرار داد:

۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین التمر فرستاد.

۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آنجا به انبار و مدائن فرستاد.

۳ - عبداللّٰه بن مسعده بن حکمه فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

۴ - ضحاك بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

۱- ۵۴. الوافدات من النساء علی معاویه، ص ۴۱.

۶ – حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هرکس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند.(۱)

۷ – در سال ۴۰ ه.ق، بُسر بن أرطاه را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد، او هنگامی که به مدینه رسید، عبیداللّه بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آنجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید.(۲)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسر» مورد غارت قرار گرفت، منطقه ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بُسر با حرکتی غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اوّلین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند.(۳)

مسعودی در مورد بسر بن ارطاه می گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می کشت.»(۴)

۱– ۵۵. ر.ک. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ الاستیعاب، ج ۱/۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲– ۵۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳– ۵۷. العقدالفرید، ج ۵، ص ۱۱.

۴– ۵۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲.

ابن ابی الحدید می گوید: «بُسـر به طرف اهل حسبان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شـد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آنجا به طرف صـنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودنـد کشت، تنهـا به جرم این که دو فرزنـد عبیـداللّٰه بن عبـاس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شـده است. و بُسـر در حمله هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عدّه ای را نیز در آتش سوزاند.»(۱)

او نیز می نویسـد: «معـاویه در نـامه ای به تمـام کـارگزارانش نوشت: به هیـچ یـک از شـیعیان علی و اهـل بیتش اجـازه گواهی ندهیـد. و در مقابـل، شـیعیانِ عثمـان را پنـاه داده و آنـان را اکرام کنیـد... . و نیز در نـامه ای دیگر به کـارگزاران خود نوشـت هرکسـی که ثـابت شـد محبّ علی و اهـل بیت اوست اسـمش را از دیـوان محو کرده و عطـا و روزی اش را قطع نماییـد. و در ضمیمه این نـامه نوشت: هرکس که متّهم به ولاـی اهـل بیت علیهم السـلام است او را دسـتگیر کرده و خانه او را خراب کنیـد. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه... .»(۲)

روزی معـاویه به امـام حسـین علیه السـلام گفت: «یـا اباعبـداللّٰه! أعلمت انّـا قتلنا شـیعه ابیک، فحنّطناهم وکفناهم وصـلّینا علیهم ودفنّاهم؟»؛(۳) «ای اباعبـداللّٰه! آیـا علم پیـدا کردی که مـا شـیعیان پـدرت را به قتل رسانـده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نمازگزارده و دفنشان کرده ایم؟»

ص:۳۸

۱- ۵۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۲۱.

۲- ۶۰. همان، ج ۱۱، ص ۴۴ - ۴۵.

۳- ۶۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۱.

پیروان غدیر در عصر «امام حسن علیه السلام»

هنگـامی که امام حسن علیه السـلام مجبور به مصالحه با معاویه گردیـد، یکی از خطراتی که امام علیه السـلام احساس می کرد امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. ازاین رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی علیه السـلام داده شود. معاویه نیز آن را پـذیرفت. ولی در همان روز اوّل معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی پذیرد و زیر پا می گذارد.

ابن ابی الحدیـد از ابی الحسن مـدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هرکسـی که روایتی در فضـیلت ابی تراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دسـتور خطبا در هر منطقه بر منبر شـروع به لعن علی علیه السـلام و تبرّی از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعـداد زیـادی از شـیعیان وجود داشـتند. معـاویه، «زیاد» را والی بصـره و کوفه نمود. او شـیعیان را خوب می شـناخت، بر اساس دستور معاویه هرجا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشـمان آنان را از حـدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عـده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شـیعه معروفی در عراق باقی نماند... .»(۱)

ابن أعثم می نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هرکجا آنان

ص:۳۹

۱- ۶۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

را می یافت به قتل می رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند.(۱) معاویه خود دستورِ به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد.(۲) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی زاری جویند.(۳) او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و با یافتن آن ها آنان را به قتل می رساند.(۴) عده ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اوّلین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد.(۵)

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند.(۶)

مالك اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سمّ، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید.(۷) رشید هجری، از شاگردان امام علی علیه السلام و خواص وی بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام برائت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. ازاین رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت.(۸)

۱- ۶۳. الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۳.

۲- ۶۴. المحبر، ص ۴۷۹.

۳- ۶۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸.

۴- ۶۶. همان.

۵- ۶۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۴۲.

۶- ۶۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴.

۷- ۶۹. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱.

۸- ۷۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۴.

جویریه بن مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جداکردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

پیروان غدیر در عصر «امام حسین علیه السلام»

ابن ابی الحدید می گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به طور پنهانی زندگی می کردند.(۱)

امام محمد باقرعلیه السلام می فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می کشتند و دست ها و پاهای آن ها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می کردند. هرکسی که متّهم به دوستی و ارتباط با ما می شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می کردند یا خانه اش را خراب می نمودند و این مصیبت و بلا هم چنان شدت یافت تا زمان عبیداللّه ابن زیاد».(۲)

سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ گونه

۱- ۷۱. همان، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲- ۷۲. همان.

شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی کرد و جز عیاشی و بی بندوباری و شهوترانی، کاری نمی دانست. در سه سال حکومت خود فجایعی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه ها که انجام گرفته، بی سابقه بود.

سال اوّل، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند.(۱)

سال دوّم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و آبروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود.(۲)

و در سال سوّم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید.(۳)

ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشیعه فی منزل سلیمان بن صرد، فذکروا هلاک معاویه، فحمدنا اللّه علیه، فقال: انّ معاویه قدهلک وانّ حسیناً قد تقبّض علی القوم ببیعته، وقد خرج الی مکه وانتم شیعته وشیعه ابیه...»؛(۴) «شیعیان در منزل سلیمان بن صرد جمع شده و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن صرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید... ».

۱- ۷۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ و تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۰ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴.

۲- ۷۴. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲

۳- ۷۵. همان.

۴- ۷۶. مقتل ابی مخنف، ص ۱۵.

طبری و ابن اثیر قصه دعوت ولید از امام حسین علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می گوید: عبداللَّه بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله! من بر تو می ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «إنّی لست ادخل وحدی، ولکن اجمع اصحابی الی وخدمی و انصاری واهل الحقّ من شیعتی، ثمّ آمرهم ان یأخذ کل واحد سیفه...»؛(1) «من به تنهایی بر او وارد نمی شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می کنم و آنان را سفارش می کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

ملحق شدن گروهی از پیروان غدیر

تاریخ گواهی می دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبداللَّه و عبیداللَّه از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

۱- ۷۷. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۰.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می شدند و گفت گو می کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می شود کنترل نمایند. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطّلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبداللَّه و عبیداللَّه به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می ترسیم ... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالك و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان آمد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد گفت: « بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيفْرَحُوا». اشاره به

این که به فضل خدا و رحمتش که ملاقات با امام حسین علیه السلام است باید خشنود بوده و به من تبریک بگویید. آن گاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه ای به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می آمد. سیره نویسان می نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره ای به نام عمرو بن خالد صیداوی،

سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می دانستند که دیده بان ها بر سر راه قرار داده اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می رود دستگیر کنند. طرماح شتربان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرماح آنان را به سرعت از بیراهه می برد و در راه برای شترها آواز حدی می خواند... بیابان ها را در نوردیدند و می کوشیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرماح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حرّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آن ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می کنیم چنان که از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار من اند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرّض من نشوی. حرّ گفت: چنین است ولی این ها همراه تو نیامده اند. امام فرمود: اینان یاران من اند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه با تو پیکار می کنیم. حرّ که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن ها برداشت... این گروه همگی در روز

عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خطّ محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد.(۱)

و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیداللّه بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت

۱- ۷۸. ابصارالعین، ص ۶۶

نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اوّل در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ ها مواقف عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبداللّٰه حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، آن گاه نامه ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبداللّٰه قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اوّل کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبداللّٰه بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آن گاه زنده سوزانده می شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر

زمین افتاد ... آن گاه بعد از لعن دشـمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبـداللّه همدانی و عابس بن ابی شبیب شاکری است. شوذب از شخصـیت های شـیعی کوفه و شجاعـان آن دیـار بود. از جمله حافظـان حـدیث و حاملاـن آن از امیرالمؤمنین به شـمار می آمـد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عـابس بن ابی شـبیب شـاکری نیز از شخصـیت هـای معروف شـیعه در کوفه بود. او رئیس قـبیله و مردی شـجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسـی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آن که عمر بن سـعد دسـتور داد او را سـنگ باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیـان عبـداللّه بن عمیر کلبی است. او کسـی است که بـا همسـرش امّ وهب به یـاری امـام حسـین علیه السـلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسـر خود آمـد و گفت: پـدر و مادرم به فدای تو! در راه ذرّیه پیامبر قتال کن. عبداللّه بن عمیر او را به طرف زن ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را

گرفته و رها نمی کند، می گوید: من هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو به شـهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنـان بـازگشت. بعـد از شـهادت شوهرش بر بالینش آمـد خاک ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شـمر لعین به غلام خود دسـتور داد تا با چوب بر سـر او زنـد. رسـتم غلام شـمر چنان با چوب به سـر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیـان عبـداللّه بن عروه غفـاری و برادرش عبـدالرحمن هسـتند. این دو برادر در سـرزمین کربلاـ به حضـرت ملحق شدنـد. روز عاشورا خـدمت حضـرت شـرفیاب شده و عرض کردند: دشـمن از هر طرف شـما را احاطه کرده است، ما دوسـت داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنـگ ها بود. قبل از ممانعت از امام حسـین علیه السـلام خود را در کربلا به آن حضـرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسـانی بود که با صورت و سـینه خود به دفاع از امام برآمـد تا تیرها و نیزه ها به حضـرت اصابت نکننـد. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین

افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه ای به امام حسین علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم کمک مالی برای خرید اسلحه جمع می نمود ... عبیداللّٰه بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. او از جمله کسانی بود که در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز خوف امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به آن حضرت ملحق شده و در حمله اوّل هر سه نفر به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای

حضـرت نیز در کوفه بیعت می گرفت. او بعـد از شـهادت مسـلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سـپس با اهل بیتش فرارکرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان شهید یک پا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او کسی است که یکی از پاهایش را در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السـلام از دست داده بـود. جهـاد بـا آن که از اعرج برداشـته شـده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امـام رسانیـد و در کربلا به خدمت امام حسـین علیه السـلام رسـیده و در لشـکر حضـرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اوّل به شهادت رسید.

مسـعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسـعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضـرت در روز عاشورا در حمله اوّل به شـهادت رسـیدند. این دو نیرنگ سیاسـی خوبی را به کار بردنـد؛ زیرا وقتی دیدنـد که نمی شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمربن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقّع بن ثمـامه اسـدی نیز از جمله کسـانی است که از کوفه به کربلا آمـد. شـبانه راه پیمود تا به امام رسـید و در روز شـهادت دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه اش بردند. خواستند در نهان به درمانش بپردازند ولی راز پنهان

نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقّع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مرامش نمودند. عده ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آن ها نیست.(۱)

شهیدان نامه رسان

اشاره

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – عبداللَّه بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیداللَّه بن زیاد فرستاد. عبیداللَّه از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذّاب بن کذّاب را لعن کن تا بعد از آن رأی خود را درباره تو صادر

۱- ۷۹. ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلّق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطین؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و ... .

کنم. او نیز بر بالای قصـر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرسـتاده حسـین پسـر فاطمه دختر رسول خـدایم که به سوی شما فرستاده شده ام، تا او را بر ضدّ پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید.

عبیداللّه دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبـدالملک بن عمیر لخمی قاضـی و فقیه کوفه بالای سـرش آمـد و سـرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.

۲ – قیس بن مسهّر صیداوی

از جمله شـهیدان نامه رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود در بازگشت امام نامه ای را نوشـته و به او داد که به مسـلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیـداللّه آورد. او از محتوای نـامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیـدا نکنی. عبیـداللّه گفت: نامه به چه کسانی نوشـته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن ها را نمی دانم. عبیداللّه گفت: اگر اسامی آن ها را نمی گویی لااقـل بر بالاـی منبر برو و سبّ پسر کـذّاب پسـر کـذّاب کن، یعنی امـام حسـین علیه السـلام. او بر بالاـی منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسـین بن علی علیه السـلام بهترین خلق خدا و پسـر فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عبیداللّه

بن زیـاد و پـدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرسـتاد. ابن زیـاد دسـتور داد تـا او را از بالای منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند.(۱)

پیشگامان شهادت

توضیح

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شـهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می کنیم:

۱ - عماره بن صلخب ازدی

او از جمله شـیعیانی بود که با مسـلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دسـتگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: از قبیله ازد. ابن زیـاد دسـتور داد تـا او را به قبیله اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگ جویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها

۱- ۸۰. ر.ک: پیشین.

گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عبیداللَّه نمود.

ابومخنف می گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیداللَّه بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره گر معرکه باشم و قصدی بر ضدّ تو نداشتم. عبیداللَّه از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند.(۱)

پیروان غدیر در عصر «امام سجادعلیه السلام»

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به جا مانده از شهادت حسین علیه السلام را شفا بخشد.

بعد از مدتی، «مختار» برعلیه «بنی امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و فرمانده اش «ابن زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود.

بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوچه های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین».(۲)

۱- ۸۱. ر.ک: پیشین.

۲- ۸۲. العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۰، جهاد الشیعه، ص ۲۷

ابوالفـداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می نویسـد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسـین علیه السـلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسـلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سـنت رسول و طلب خون اهل بیت علیهم السلام بیعت نمودند.

خانم «دکتر لیثی» می نویسـد: «شـهادت امام حسـین علیه السـلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به عنوان یـک فرقه متمیز، که دارای مبـانی سیاسـی و رنگ دینی است، گردیـد... واقعه کربلا، در رشـد و نموّ روح شیعه و زیادشدن آن ها، تأثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.»(۱)

از طرفی «عبداللّٰه بن زبیر» در مکه قیام کرده و نُه سال ریاست کرد. امویان، در این نُه سال، با وی درگیر بودند. شـیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضـرت امام سـجّادعلیه السـلام می رسـیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد.

بنی مروان، با پیروزی بر «آل زبیر» حکومت شـبه جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسـلامی و محکم شدن پایه های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل بیت علیهم السـلام و شـیعیان افتاد. امام شیعیان در آن زمان، امام زین العابدین علیه السلام بود.

ص:۵۸

۱- ۸۳. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۴

عبـدالملک، برای این که از مقـام آن حضـرت بکاهـد، او را از مـدینه به شـام آورد، ولی بعـد از ظهور فضایل و معارف از آن حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید.

مرکز تجمع شیعیان در آن زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه کن کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجّاج» به آن ایالت فرستاد.

امـام بـاقرعلیه السـلام می فرمایـد: «حجّاج سـرکار آمـد و تـا توانست، شـیعیان را به قتل رسانـد و به هر گمان و تهمتی آنان را دسـتگیر نمود. کار به جایی رسـید که اگر کسـی به او زندیق یا کافر می گفتند بهتر بود از این که او را شـیعه علی علیه السلام بگویند.»(۱)

ابن ابی الحدید، از «مدائنی» نقل می کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسـید، بر شـیعه بسـیار سخت گرفت و «حجـاج بن یوسف» را بر آنـان گماشت. مردم به بغض علی علیه السـلام و موالات دشـمنان آن حضـرت به او تقرب جسـتند و هرچه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی علیه السلام، کوتاهی ننمودند.»(۲)

ابن سـعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می کند: «من بر علی بن حسـین، وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردیـد؟ خـدا امر تو را اصـلاح کنـد؟ حضـرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شـهر نمی بینم، نمی دانی که چگونه صـبح کردیم؟ اگر

۱- ۸۴. شرح ابن ابی الحدید؛ ج ۳، ص ۱۵.
۲- ۸۵. شرح ابن ابی الحدید.

نمی دانی، من تو را باخبر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون(!!) صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای منابر، لعن و دشنام می دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرّب پیدا می کنند...»(۱)

قنبر، غلام علی علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می گوید: «دوست دارم به یکی از اصحاب ابوتراب (علی علیه السلام) دست پیداکنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی علیه السلام نزدیک تر نمی دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: آری! حجاج گفت: از دین علی تبرّی بجو! قنبر گفت: آیا تو می توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب تر است، آن را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند.»(۲)

کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی علیه السلام می باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به

۱- ۸۶. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۹ و تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹.

۲- ۸۷. الشیعه والحاکمون، ص ۹۵.

سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب محرومیت قومم گردم.» لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدّت ها منتظر تو بودم». کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می خواهی انجام بده، بازگشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی.» حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد.» در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند.»(۱)

از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفّت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند.(۲)

در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل بیت علیهم السلام می رفت، امام سجّادعلیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد.(۳)

امام سجّادعلیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت های امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجّادعلیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو

۱- ۸۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۲- ۸۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳- ۹۰. دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۶۱.

اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود...، حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت.(۱)

روش فقهی حضرت سجادعلیه السلام نقل احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله از طریق علی علیه السلام بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست می دانستند. بدین صورت شیعه اوّلین قدم های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت.

شهر مدینه با توجه به کجروی هایی که از آغاز اسلام در آن انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به شمار نمی رفت.

امام سجادعلیه السلام می فرمود: «دوستداران واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی رسند.»(۲) در عین حال، در عراق، افراد بیشتری به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند.

پیروان غدیر در عصر «امام محمد باقرعلیه السلام»

دوران امامت امام باقرعلیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکّام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می گردید.

امام ابوجعفر محمدبن علی الباقرعلیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شد، می فرماید: «و کان عظم ذلک وکبره زمن

۱- ۹۱. الامام الصادق، ابوزهره، ص ۱۱۱.

۲- ۹۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴.

معاویه بعد موت الحسین علیه السلام، فقتلت شیعتنا بکلّ بلده وقطعت الأیدی والأرجل علی الظنّه، وکلّ من یذکر بحبّنا والانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی أنّ الرجل لیقال له زندیق او کافر احبّ الیه من ان یقال: شیعه علی...»؛(1) «عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین علیه السلام بود. در آن هنگام بود که شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست ها و پاها به مجرّد گمان قطع گردیدند. و هرکسی که محبت و میل به ما را می داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می بردند و یا خانه اش را خراب می نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می گفتی نزد او بهتر بود از این که بر او شیعه علی اطلاق می کردی... ».

شیعیان هرساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس ها معمولاً یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام باقرعلیه السلام در مدینه، نهی شده بودند.(2)

مشکل «غُلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام علیه السلام آن ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت نیز «غُلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیره بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف ترین شخصیت های غالیان و از رهبران آن ها بودند، توسط اصحاب امام باقرعلیه السلام تکفیر شدند.

ص:۶۳

۱- ۹۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۹۵.

۲- ۹۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳.

تأکید امام باقرعلیه السلام به عمل گرایی شیعیان، به طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه هایی که به عمل صالح اعتنایی نداشتند، صورت می گرفت.

بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی امام باقرعلیه السلام مأمور به تقیه بود. لذا، برخی از آن ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید گشتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن ها نمی رسید و به همین جهت گروهی به «زید»، برادر امام گرویدند و انشعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سال زودتر از برادرش، در کوفه وفات یافت. امّا در همین دوره و پس از آن، ریشه های گرایش به زید در میان شمار زیادی از شیعیان رشد کرد.

مخالفت با مصالح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شیعیان می گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مسأله «غُلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مسأله مهم در زمان امام صادق علیه السلام مسأله «غُلات» محسوب می گردید. فشار اموی ها، جز در دو سال حکومت «عمر بن عبدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه.ق) در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

پیروان غدیر در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

در این دوره، به علت ضعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل

اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت.

عباسیان، خود را «خونخواه» آل ابی طالب می دانستند. و مردم را به خشنودی آل محمّدعلیهم السلام دعوت می کردند؛ بنابراین نمی توانستند در آغاز با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مخالفت نمایند.

در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مذهبی شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی الحسن» آغاز نموده؛ «عبداللّه بن حسن» و فرزندانش را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سپس دستور قتل همه آنان را داد. سپس به محدودساختن حوزه درس «جعفر بن محمدعلیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصره امام علیه السلام و شیعیانش پرداخت؛ زیرا از توجّه مردم و تشکّل شیعیان به شدّت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد.

در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسی سختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اوّلین خلیفه «عباسی» بود که میان علویان و عباسیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه ق) (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهیم، فرزندان عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند».(۱)

ص:۶۵

۱- ۹۵. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱.

محمـد اسـقنطوری می گویـد: «بر منصور وارد شـدم و دیـدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می کنیـد؟ پاسـخ داد: از اولاد فاطمه علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق علیه السلام) را نکشتم».(۱)

آزار و شکنجه های علویان توسط منصور در زندان های تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است.(۲)

از کسـانی که به دسـتور منصور به شـهادت رسـیدند، معلّی بن خُنیس از شـیعیان و اصـحاب مقرّب و متصـدّی امور مـالی امـام صادق علیه السـلام بود. منصور از داوود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داوود معلَّی را احضار نمود و او را تهدیـد به قتـل کرد و از وی خواست تـا نام شـیعیان را به او بگویـد. معلی مقاومت نمود و گفت: به خـدا سوگنـد اگر نام یکی از آن هـا در زیر پای من باشـد، پایم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سـرش را به دار آویخت. او سـرانجام امام صادق علیه السلام را هم مسموم و به شهادت رسانید.(۳)

این وضـعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ – ۱۶۹ه ق) و هادی عباسی (۱۵ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ – ۱۷۰ه ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شـکنجه، زنـدان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمدبن ابی عمیر و فضـل بن شاذان به

۱– ۹۶. الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص ۱۴۹.

۲– ۹۷. ر. ک: تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۱،تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵.

۳– ۹۸. بحارالانوار، ج ۴۷.

دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است.(۱)

پیروان غدیر در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۴۸ه.ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند.

شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود، موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود.

بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق علیه السلام نیز انشعاباتی رخ داد.

اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگ تر امام صادق علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به طوری که در روایت آمده است امام صادق علیه السلام

۱- ۹۹. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.

اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عدّه ای بعد از آن حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه های دیگر، فرقه ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند.

شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می کردند و آن گاه که در امامت وی به یقین می رسیدند، او را به وصایت می پذیرفتند.

هشام بن سالم می گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده ای در خانه عبداللَّه بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آن گاه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که از فرقه های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را بپذیریم. دراین حال، شیخی را دیدیم که او را نمی شناختیم. فکرکردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر، وارد شده و پرسش هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل نمودند. آن گاه مردم از هر سو، دسته دسته می آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبداللَّه بن جعفر را قبول داشتند.»(۱)

هشام بن سالم، عبداللَّه بن ابی یعفور، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن

۱- ۱۰۰. کافی، ج ۱، ص ۳۵۱.

تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می آمدند، امامت موسی بن جعفرعلیه السلام را پذیرفتند.

تنها کسانی که به امامت آن حضرت نگرویدند «عبداللّه بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند.(۱)

عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم ترین قیام هایی که در این دوران برعلیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فَخ» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادریس»، «فرزندان عبداللّه» در زمان هارون بود.

امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می کردند و می کوشیدند شیعیان را به طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آن ها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن به کار برده شد، عامل مهمّ استواری شیعه در تاریخ گردید.

پیروان غدیر در عصر «امام رضاعلیه السلام»

مأمون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضاعلیه السلام ظاهراً توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد.

شاید اوّلین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام باشد. هرچند قبلاً «علی بن یقطین» به

۱- ۱۰۱. فرق الشیعه، ص ۷۹.

دستور امام کاظم علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند.(۱)

در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مأمون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند».(۲)

بعد از مأمون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکّل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند.(۳)

لکن این حرکت ضدّ شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند.

شیخ طوسی نقل می کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را

۱- ۱۰۲. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.

۲- ۱۰۳. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹.

۳- ۱۰۴. مقاتل الطالبین، ص ۴۷۸.

انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام جوادعلیه السلام آوردم... .(۱)

حسین بن عبداللّٰه نیشابوری، از شیعیان امام جوادعلیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت.(۲)

جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در «غیبت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل های مهمی به دست آوردند.

آنچه قابل تأمّل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحدّ وزارت رفتن شیعیان بود.

پس از هارون، محمّد امین به حکومت رسید و مدت چهارسال و چند ماه حکومت کرد.

ابوالفرج در مقاتل الطالبین می نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مأمون قرار گرفت، تا این که کشته شد».

مأمون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ - ۱۹۸ ه ق) حکومت کرد.

در زمان مأمون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مأمون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین،

۱- ۱۰۵. استبصار، ج ۲، ص ۵۸.

۲- ۱۰۶. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

وزیر مأمون و طاهربن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند.

مـأمون وقتی کثرت شـیعه را دیـد، می دانست که حضـرت رضاعلیه السـلام مورد توجّه و محبوب مردم است و مردم از پـدر او (هـارون) ناراضـی هسـتند و نسبت به حکومت هـای قبلی بنی عبـاس اظهـار دشـمنی می کننـد، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویـان را برگزیـد و بـدین ترتیب افکـار عمومی را متوجه خود سـاخت، لـذا از دَرِ نفـاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری حضـرت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می کرد، و حتی مسأله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سـرانجام نیز امام رضاعلیه السـلام را به وسـیله زهر مسـموم سـاخت. ولی در هر حـال همین ملا-یمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شـدن زمینه نسـبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید.

عامـل مؤثّر دیگری نیز در این بـاره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسـفی و علمی بسـیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آن ها به زبان عربی بود که به گرایش مسـلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن که مأمون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه مندی به بحث های اسـتدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلّمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام همت گماردند.

ص:۷۲

در عصر معتصم (متوفّای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت علیهم السلام همانند زمان مأمون بود. به ویژه آن که آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش های کلامی و دینی بسیاری که از امام جوادعلیه السلام شده است(۱) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام علیه السلام عداوت می ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشیع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی رغم این که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشییع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است.(۲)

پیروان غدیر در عصر «امام جوادعلیه السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضاعلیه السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جوادعلیه السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این جهت در نگرانی و اضطراب به سر می بردند. به نوشته مورّخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند.(۳) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجّاج» گرد آمدند و ضجّه و ناله سر دادند.(۴)

۱- ۱۰۷. رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی.

۲- ۱۰۸. تاریخ الشیعه، ص ۵۷.

۳- ۱۰۹. دلائل الامامه، ص ۲۰۴.

۴- ۱۱۰. عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

برای شیعیان مسلم بود که امام رضاعلیه السلام فرزند خود جوادعلیه السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید.

اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن ها به دنبال «عبداللَّه بن موسی»، برادر امام رضاعلیه السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند.(۱) و شمار دیگری نیز به واقفی ها که بر امام کاظم علیه السلام توقّف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می دانستد.(۲)

با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جوادعلیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جوادعلیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان علیه السلام» از «داودعلیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود، و گوسفندان را به چرا می برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، درحالی که علمای بنی اسرائیل، عمل او را انکار می کردند.»(۳)

«شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می دانستند، و به همین جهت کمی سن امام نمی توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند.

۱- ۱۱۱. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹.

۲- ۱۱۲. فرق الشیعه، ص ۸۸

۳- ۱۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می نمودند و موقعی که احساس می کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ گویی برمی آید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می شناختند و می پذیرفتند.

شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می بردند.(۱) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای آن حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می کردند.

بنابه روایتی عده ای از شیعیان امام جوادعلیه السلام در مصر می زیسته اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می گوید: «قامت امام را به دقّت می نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم توصیف کنم.»(۲)

در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جوادعلیه السلام مشرّف شد.»(۳)

روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از آن است که عده ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند.(۴) و این دلالت دارد بر این که شیعه در ری فراوان بوده است.(۵)

قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام بود که شیعیان آن ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام داشتند.

احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به عنوان «شیخ القمیین» یاد

۱- ۱۱۴. الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲

۲- ۱۱۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳- ۱۱۶. الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸.

۴- ۱۱۷. همان کتاب.

۵- ۱۱۸. تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵.

شـده است، از اصـحاب امـام رضـا و امـام جوادعليهمـا السـلام بوده است و تأليفـات زيـادی در فقه و حـديث، از خود به جـای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسكری عليه السلام را درك كرده است.(۱)

صالح بن محمد بن سـهل، يكی ديگر از اصحاب امام جوادعليه السلام در قم بود كه رسيدگی به امور موقوفات حضرت را در آن شهر عهده دار بود.(۲)

به دليـل ارتباط امام رضاعليه السـلام و سـفر ايشان به خراسان، شـبكه وكلای ايشان و روابط بين مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

پیروان غدیر در عصر «امام هادی علیه السلام»

در اين قرن، بيشتر شيعيان از كوفه بودند، لقب «كوفی» كه به برخی افراد نسبت داده شده است، بهترين گواه اين مطلب است.

از دوران امام باقر و امام صادق عليهما السـلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شـماری از اصحاب ائمه به چشم می خورد. اين ها اشعری های عرب تباری بودند كه در قم می زيستند.(۳)

در زمـان امـام هـادی عليه السـلام، قم مهم ترين مركز تجمّع شـيعيان ايران بود و روابط محكمی ميان شـيعيان اين شـهر و ائمه طاهرين عليهم السلام وجود داشت.

دو شـهر «آبه» يا «ساوه» و «كاشان» تحت تأثير تعليمات شـيعی قرار داشـتند و از بينش شيعی مردم قم پيروی می كردند. در پاره ای از

۱- ۱۱۹. مسند الامام الجواد، ص ۲۶۵.

۲- ۱۲۰. تهذيب، ج ۴، ص ۱۴۰.

۳- ۱۲۱. تاريخ تشيع در ايران، ج ۱، بحث قم، پايگاه تشيع در ايران.

روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام هادی علیه السلام سؤال کرده است.(۱)

مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام علیه السلام می رسانیدند.(۲)

مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این درحالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرآمیز «امویان» و «عباسیان» گرایش های «سنّی» داشتند. «دیلم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده ای از مهاجران «دیلمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند.

در روایتی که حاوی نامه ای از امام هادی علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده ام.»(۳)

با به حکومت رسیدن متوکّل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت گیری و کینه توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریبه ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است.(۴)

۱- ۱۲۲. کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ وتوحید، صدوق، ص ۱۰۱.

۲- ۱۲۳. مشارق الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام الهادی، ص ۴۵.

۳- ۱۲۴. رجال کشی،ص ۶۱۰.

۴- ۱۲۵. ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷.

خصومت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل گرایی مخالفت می ورزید. جرجی زیدان می نویسد: از روزی که متوکّل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رأی و قیاس و منطق کوشش داشت.(۱)

پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی ها و کشمکش های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه ق) پنج تن از حکّام عباسی؛ به نام های: منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنان که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در آستانه زوال بود».(۲)

بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش ها و انقلاب هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

۱- ۱۲۶. تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷.

۲- ۱۲۷. تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹، و نیز ر. ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ - ۸۲۰.

پیروان غدیر در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام»

وقتی که امام رضاعلیه السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد.

شیعیان ناچار شدند به مناطق امن تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علّت تسلّط روحیات و طرز تفکّر «اموی»، نمی توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به ویژه در ایران زمینه های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند.

شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش های دینی و یافتن راه حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حجّ و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می کردند.

نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می خورد. یکی از این شخصیت ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه

داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل های تجمّع شیعیان به شمار می رفت.

یکی از راه های ارتباط مردم با امام و بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می توانستند از نظر حدیث، پشتوانه ای برای شیعیان به شمار آیند، به عنوان «وکیل» انتخاب می شدند.

ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنّن» گشت.

آموزه های شیعی درقالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کشّ» فرستاده می شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته اند. فرستادگان و نامه های پربار و به موقع ائمه علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می ساخت.

یکی از راه های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است.

از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده ای به مبارک، خادم من بسپار.(1)

۱- ۱۲۸. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۲۷.

قم اصلی ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق علیه السلام، به طور مرتب و منظم با امام معصوم علیه السلام رابطه داشته است.

«احمد بن اسحاق بن عبداللّٰه اشعری» از جمله شخصیت های قمی بود که با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن عسکری علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می کرد.

سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می کرد.

در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می دادند.

شاید «سلمان فارسی» اوّلین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفه بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت.

کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد آن، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ ترین شهرهای شیعه نشین به شمار می رفت.

پیروان غدیر در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی خبر از رحلت امام عسکری علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی آن ها را به پیش «جعفر» بردند. قمی ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری؟

ص:۸۱

جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن ها را به خانه ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آن ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند.

جعفر این موضوع را به «معتمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد... .(۱)

حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم علیه السلام بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم می توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند.(۲)

بر اساس طرح پیش بینی شده، مسأله ولادت آن حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند.

فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده ای از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام و کسانی که در خانه امام علیه السلام مشغول خدمت بودند، از ولادت حضرت باخبر شدند.

شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده اند.

۱- ۱۲۹. کمال الدین، ص ۴۷۳.

۲- ۱۳۰. الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲.

محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون (دختر امام جوادعلیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی وابونصر طریف (خدمتگزار امام) از آن جمله بودند.(۱)

به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود.

شیخ کلینی، از «ضوء بن عِجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری علیه السلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام، آن کودک را ندیده است. او می افزاید: «در زمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.»(۲)

شاید پراهمیت ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری علیه السلام با حضرت بقیهاللّه، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان(عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود: «هذا إمامکم من بعدی وخلیفتی علیکم أطیعوه ولا تتفرقوا من بعدی فی أدیانکم فتهلکوا، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذا»؛ «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شما است. از او فرمان ببرید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.»

۱- ۱۳۱. الارشاد، ص ۳۵ وینابیع الموده، ۴۶۱.

۲- ۱۳۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴.

در ادامه این روایت آمده است: چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد.(۱)

بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام احتمال ایجاد فرقه های انشعابی و افکار ناروا، فراوان بود؛ زیرا تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام به طور کاملاً محرمانه انجام شده بود و دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت(عج)، میراث عظیم احادیث موجود، درباره اصل مهدویت و پاره ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه، در میان اصحاب امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

پیروان غدیر در عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی، از بهترین دوران شیعه به حساب می رود؛ زیرا خاندان بویه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زایدالوصفی برخوردار بودند.

فرزندان بویه به نام های: علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می کردند، در زمان «المستکفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغداد شده، به مقرّ حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد «معزالدوله»، حسن «رکن الدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب یافتند.

۱- ۱۳۳. منتخب الاثر، ص ۳۵۵ وینابیع المودّه، ص ۴۶۰ والغیبه، طوسی، ص ۲۱۷.

معزالـدوله که منصب امیرالأـمرایی را داشت، چنـان اقتـداری را به دست آورد که حـتی برای «مسـتکفی» حقوق و مقری تعیین کرد. به دسـتور وی در روز عـاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسـین علیه السـلام مراسم سوگواری برپا گردیـد، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد.

کوتاه سـخن آن که: آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنی عشـری اهتمام بسـیار ورزیدند و در بغداد، مرکز حکومت اسـلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب اهل سـنت بودند، با به قدرت رسـیدن آنان، مذهب شـیعه نشو و نما پیدا کرد و آیین های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می شد.

شیـخ مفیـد، متکلم نامـدار امـامیه که در این زمـان می زیست، مورد تجلیـل و تکریم بسـیار بود. مسـجد «براثـا» در منطقه کرخ بغـداد، به وی اختصاص داشت، و شـیخ مفید در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه ای که از جنبه های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شـیعه را انسـجام بخشیده، آرا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند.

خـدمات آل بویه به مـذهب تشیع اختصاص نـداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ اسـلامی خـدمت شایان نمودنـد. غناوی در کتـاب «الاـدب فی ظلّ بنی بویه» می نویسـد: «یکی از امتیازات آل بویه بالا رفتن سـطح فرهنگ و دانش بود که خود و وزرای ایشان تأثیر بسزایی در این زمینه داشتند؛ زیرا وزرا همیشه از طبقات

نویسندگان و دانشمندان و مبرّز برگزیده می شدند...آوازه شان در فضا طنین انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان رو آورده و از توجّه شان برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به کار انداختن اندیشه ها، گوی سبقت را از سروران خود «خلفای عباسی» ربوده بودند».(۱)

در قرن چهارم فاطمیان نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا اواخر قرن ششم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ شعائر تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم به این روش، هردو مذهب هماهنگ می باشند.

سیوطی می نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا یافتند و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرّف خود درآورند، ولی عبیدیون(۲) (فاطمیون) مالك آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمین های مغرب، مصر و عراق، استقرار یافت، و این بدان جهت بود که پس از مرگ کافور اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید. و سربازان در مضیقه مالی قرار گرفتند. گروهی از آنان نامه ای برای المعز لدین اللّه (فرمانروای مغرب) نوشته و از او

---

۱ - ۱۳۴. ر. ك: تاریخ الشیعه، ص ۲۰۶ - ۲۱۳؛ الشیعه و التشیع، ص ۱۴۸ - ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبایی، ص ۲۹ - ۳۰؛ فلاسفهالشیعه، شیخ عبداللّه نعمه، ص ۱۵۶ - ۱۱۹.

۲ - ۱۳۵. فاطمیون را«عبیدیون» می نامند که منسوب به عبیداللّه بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال {۲۹۶} هجری به حکومت رسید.

خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام «جوهر» را با هزار سواره عازم مصر نمود و او وارد مصر گردید. در سال ۳۵۸ هجری قمری از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه ای که بنی عباس می خواندند منع کرد و دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند: «اللّهمّ صلّ علی محمّد المصطفی، وعلی علی المرتضی وعلی فاطمه البتول وعلی الحسن والحسین سبطی الرسول...».

او در سال ۳۵۹ هجری قمری دستور تأسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دستور گفتن «حی علی خیرالعمل» را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفربن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعزباللّه صادر گردید.(۱)

پیروان غدیر در عصر حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ - ۲۹۳ ه ق) بود. برجسته ترین زمامدار آل حمدان علی بن عبداللّه بن حمدان، ملقب به سیف الدوله (۳۰۳ - ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش،جبل عامل و سواحل آن،

۱- ۱۳۶. تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.

مملوّ از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه علماء شیعه و به خصوص بنوزهره به شمار می رفت. از کسانی که در تحکیم و نشـر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفّای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامـدار آل حمدان بود، چنان که قصـیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است:

الحق مهتضم والدین محترم

وفیی ء آل رسول اللّه مقتسم(۱)

«حقّ غصب شده و دین محترم است و سهم آل فرستاده خدا به تاراج رفته است».

حمـدانیان هیچ کس را به پیروی از مذهب شـیعه مجبور نکردند، به وسـیله مال و مقام نیز نفریفتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگـذار کرده، تـا هرچه را می پسـندند برای خود برگزیننـد. فقـط مبلّغـان بـا اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می کردنـد، برعکس اموی ها و عباسی ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارعاب و خشونت به مذهب تسنن فرا می خواندند.

حمدانیان مردمی روشـنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشـمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می آمدند.(۲)

پیروان غدیر در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت

۱- ۱۳۷. تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ - ۱۴۱.

۲- ۱۳۸. الشیعه و التشیع، ص ۱۷۷ - ۱۸۸.

سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر قرن هفتم هجری استقرار یافت.

حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (۵۶۵ ه ق) تأسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت.(۱)

فداکاری های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصّب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر، با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب «الازهر فی الف عام» آمده است: «ایوبی ها در مطلق آثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله های جگرخراش و گریه های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...».(۲)

وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می گرفتند، مجدداً عید باشد و «حی علی خیرالعمل» را از اذان برداشت و در سخت گیری با شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد: گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت

۱- ۱۳۹. تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۲۲ – ۸۲۵.

۲- ۱۴۰. الأزهر فی الف عام، خفاجی، ج ۱، ص ۵۸.

باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس را داشت که پیرو آن مذهب باشد و حتی کتابخانه های بزرگی را که فاطمیان تأسیس کرده بودنـد و کتاب های نفیسی در فنون مختلف در آن ها گردآوری شده بود، به دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید.(۱)

پیروان غدیر در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سال ۶۵۰ هجری قمری توسط هولاکوخان در ایران تأسیس و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سلطان ابوسعید پایان یافت.

هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان آزاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت هایی که هولاکوخان به آن دست می زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند.

در این که آیا هولاکوخان به دین اسلام تشرّف یافت یانه، اختلاف است. هرچند برخی حتی تشیع او را مسلم دانستند، ولی قدر مسلّم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام های: نکوادارین هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیقولاوس

---

۱ - ۱۴۱. تاریخ الشیعه، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ الشیعه و الحاکمون، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ به نقل از خطط مقریزی، ج ۲ و ۳، الازهر فی الف عام، ج ۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۹؛ أعیان الشیعه، ج ۱.

(سلطان محمد خدابنده) و بهادرخان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خدابنده در آغاز، پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملك شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در آن زمان بود از طرف وی به عنوان قاضی القضات منسوب گردید و او در مناظره با علماء حنفی غالب شد، سلطان، مذهب شافعی را برگزید.

سرانجام پس از مناظره ای که میان علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ه .ق) و نظام الدین واقع شد و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خدابنده آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلی کتاب معروف خود «نهج الحق و کشف الصدق» را تألیف نمود. و پس از وی فرزندش بهادرخان، آخرین سلطان مغول پیرو آیین شیعه بود.

در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله: محقّق حلّی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلّف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلّی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدید الدین حلّی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه

نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می باشند.

موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی «مدرسه سیار» است که به پیشنهاد علامه حلّی و توسط سلطان خدابنده تأسیس گردید. داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می داشت و چون به علامه حلّی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد.ردّ این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تأسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلّی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همّت گمارد.(۱)

پیروان غدیر در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه

۱- ۱۴۲. ر. ک: تاریخ الشیعه، ص ۲۱۴ - ۲۱۹، مقدمه کتاب الالفین، سیدمهدی خرسان.

این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اوّل تأسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد.

ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوایفی اداره می شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و آیین ملوک الطوایفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد.

پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ه ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تأیید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همّت گماردند.

مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشاهد مشرّفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعایر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می کردند. از مشاهیر علمای این دوره می توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمتألهین،

علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبداللّه یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد.(۱)

در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین های اسلامی حکومت می کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصّب بود و با شیعیان خصومت می ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است.

سلطان سلیم در آناطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال آل ابو زهره و آل ابو جراده و...بود که نام آنان در کتاب «أمل الآمل» ثبت است.

از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی ها به شهادت رسید، شهید ثانی است.

عثمانی ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان هایی که اقلّیت های شیعی زندگی می کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ – ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت.(۲)

۱– ۱۴۳. تاریخ الشیعه، ص ۲۲۰–۲۲۴؛ شیعه دراسلام، ص ۳۱، الشیعه و التشیع، ص ۱۹۰–۱۹۸.

۲– ۱۴۴. الشیعه و الحاکمون، ص ۱۹۴ – ۱۹۷.

پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالک اسلامی که دولت های غیرشیعی حکومت می کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره حقایق بسیاری را در مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه افکنی و جوّ عداوت و اختلاف ادامه می دهند.

ص:۹۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹